

حامیان ولایت؛ رثاء بانوان شیعه در حمایت از ولایت

فاطمه السادات ارفع⁰

چکیده

شاید بتوان گفت: در طول تاریخ، یکی از مهره های مهمی که توانسته دین اسلام، بلکه حرکت بزرگ شیعه را حفظ کند حضور زنان در عرصه های گوناگون اجتماعی، سیاسی، ادبی و حتی حضور مؤثر ایشان در کانون خانواده بوده است. در این مقاله، به حضور پنج زن سخنور شیعی در مقابل معاویه پرداخته شده است. نکات مهم و قابل توجه در خصوص ایشان، شجاعت، درایت، فصاحت و بلاغت در کلام، استفاده از سلاح شعر و عبارات متقن برای دفاع از اعتقادات خود، بخصوص حمایت از مقام ولایت و امامت حضرت علی (علیه السلام)، می باشد.

کلیدواژه ها: حامیان ولایت، زنان شیعه، زنان شاعر، شعر ولایی، دفاع از ولایت.

مقدمه

تاریخ درخشان جهان اسلام همواره شاهد مبارزات خستگی ناپذیر زنان آگاه و متعهد بوده است؛ زنانی که در برابر حکام جور بی باکانه ایستادند و از ارکان اسلام دفاع نمودند. رشد فزاینده ادبیات سیاسی و سوء استفاده امویان از این جنبه تبلیغی بسیار مهم و قوی، که در آن زمان به مثابه وسایل ارتباط جمعی کنونی بود، سبب گردید که امویان شعرا و سخن دانان مزدور بسیاری را تطمیع کنند و برای سرکوبی مبادی اصیل و والای شیعی و همچنین تثبیت پایه های حکومت جور خود به کار گمارند. از این رو، می طلبید که زنان و مردان مبارز شیعه در صحنه حاضر شوند و با سلاح ادبیات سیاسی متعهد و قوی، به پیکار با ستم کاران اموی برخیزند. این مقاله به زندگی و رثای شجاعانه پنج شاعره می پردازد که با وجود اختناق شدید حکومت بنی امیه، با جرئت و جسارت در برابر معاویه و کارگزاران ستم کار وی ایستادگی کردند و نیز به تبلیغات ضد دینی و شدید علیه امویان پرداختند و با بیانی قوی و شیوا و براهینی محکم و رسا، ضمن دفاع از آرمان های مقدس و والای شیعه در قالب اشعار و یا عبارات متقن، دستگاه اموی را رسوا ساختند و به افشای ستم کاری ها و جنایات آنان پرداختند و پایه های ظلم آنان را به لرزه درآوردند.

آنچه بیش از هر چیز جلب توجه می کند، برخورداری از دانش سیاسی بالای این زنان سخنور است که آن را به گونه ای ادیبانه به منصه حضور نشانند و با پی روی از بزرگوارانی

مبارز همچون فاطمه زهرا و زینب کبری (علیها السلام)، چهره واقعی استبداد اموی را به نمایش گذاردند؛ چنان که توانستند الگویی موفق برای زنان حقجو و مبارز جهان درآیند. داستان این زنان از جمله قصص معروف و ناب تاریخ است. ایشان، هم از هوش اجتماعی برخوردار بودند و هم شرکت در صحنه سیاست را وظیفه خود می دانستند.

با وجود تحقیق فراوان در مورد ایشان، آنچه از زندگی این بزرگواران در دست است، بسیار اندک می باشد. چهار نفر از ایشان، *أمّ البراء، أمّ سنان، بکّارة الهلالية و سودة الهمدانية*، کسانی بودند که در جنگ صفین حضور داشتند و جهت تشجیع سپاهیان حضرت علی (علیه السلام) در مقابل سپاه معاویه، اشعاری سرودند و پس از شهادت حضرت علی (علیه السلام) نزد معاویه رفتند و از ولایت بر حق حضرت علی (علیه السلام) دفاع نمودند و اشعار ایشان توسط معاویه و همنشینان وی یادآوری می شدند.

نکته مهم و قابل توجه این است که اشعار ایشان در جنگ صفین چنان کوبنده و تأثیرگذار بودند که در یاد و خاطر معاویه و سایرین باقی ماندند و پس از گذشت چند سال از واقعه صفین، با دیدن شاعران آن ابیات، اشعار مزبور در ذهنشان زنده می شدند.

از این چهار نفر، اشعاری نیز در رثای امام علی (علیه السلام) یا در هجو معاویه باقی مانده اند که به صورت مفصل به آن ها پرداخته شده است. پنجمین زن، *أروى بنت الحارث*، نیز ابیاتی در رثای امام علی (علیه السلام) دارد که پس از حضورش در مقابل معاویه، آن ابیات را قرائت کرد.

آنچه در اشعار این زنان بیش از هر چیز جلب توجه می کند، پرداختن به موضوع خلافت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام) و اشاره به واقعه «غدیر خم» است که بی باکانه در قالب ابیات به آن پرداخته شده است.

1. *أروى بنت الحارث* (1)

أروى یکی از زنان قبیله قریش، دختر *حارث بن عبدالمطلب* و دختر عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود و همسر *حارث بن صبرة*، ملقب به *أبو وداعة*. *حارث* یکی از مشرکانی بود که در فتح مکه اسلام آورد و تا زمان خلافت عمر زندگی کرد. از او چهار فرزند آورد به نام های *مطلب، ابوسفیان، أمّ جمیل و أمّ حکیم*. مورخان تاریخ وفات *أروى* را سال 50 هجری ذکر نموده اند.⁽¹⁾

أروى یکی از زنانی است که به فصاحت و بلاغت در عصر خود شهره بود و ملاقات وی با معاویه دلیل محکمی بر این ادعاست. در کتب تاریخی، از او به عنوان فردی یاد می کنند که تلخ ترین و گزنده ترین سخنان را در مقابل معاویه بیان داشته و در عبارات و سخنان خود با معاویه، به غصب حکومت از جانب وی و خاندانش و ناحق بودن خلافتش اشاره می کرده و به دفاع از مقام ولایت حضرت علی (علیه السلام) و شأن و منزلت او پرداخته است.

زینب فواز، یکی از نویسندگان معاصر، در کتاب *ارزشمند خود، الدرّ المنثور*، در وصف

أروى چنین می نویسد: «أروى تك سوار فصاحت و بلاغت در زمان خود می باشد. آن گاه که سخن می گوید، مخاطب را از پاسخ عاجز می کند و هرگاه کلام را آغاز می کند، مختصر و مفید به پایان می رساند و البته جای هیچ تعجبی نیست؛ زیرا که وی سرچشمه بلاغت است و لبریز از فصاحت.»^(۱)

أروى و شعر

در برخی کتب، از اشعار نغز و زیبای او سخن به میان آمده است.^(۲) اما آنچه از اشعار وی در کتب معتبر تاریخی ثبت شده، ابیاتی هستند که در رثای پدرش حارث سروده^(۳) و قصیده ای^(۴) که در رثای امام علی(علیه السلام) از وی بر جای مانده است. این ابیات را او هنگام ملاقات با معاویه در حضور او و سایر همنشینانش خواند. اهمیت این ابیات زمانی آشکار می شود که درمی یابیم مفاهیم والای دفاع از ولایت و مبارزه با غاصبان خلافت در حضور معاویه صورت گرفته است. بخشی از این ابیات را متذکر شده، سپس به حضور وی نزد معاویه به صورت تفصیل می پردازیم:

ألا يا عينُ، و يحك أسعدينا *** ألا ابكي أمير المؤمنين
ألا أبلغ معاوية بن حرب *** فلا قرأت عيون الشامتينا
أفي الشهر الصيام فجعتموه *** بخير الناس طراً أجمعينا
و من بعد النبي، فدته نفسي *** أبو الحسن و خير الصالحينا
لقد علمت قریش حيث كانت *** بأنك خيرها حسياً و دينا
إذا استقبلت وجه أبي حسين *** رأيت البدر راق الناظرينا
فلا والله لا أنسى علياً *** و حسن صلته في الراكعينا.

ترجمه: ای دیده! وای بر تو اگر ما را در این مصیبت یاری نکنی! به خاطر شهادت امام

علی(علیه السلام) اشک بریز.

— به معاویه بن حرب^(۵) برسانید که چشمان بدخواهان ما روشن مباد.

— آیا در ماه رمضان ما را به مصیبت کسی دچار کردید که بهترین مردم بود؟

— کسی که جانشین پس از پیامبر بود. جانم به فدای علی باد! او پدر امام حسن و از

بهترین نیکوکاران بود.^(۶)

— ای علی! قریش — هر کجا که باشد — خوب می داند تو، هم از نظر اصل و نسب و

هم از نظر دین داری، از همه آن ها برتری.^(۷)

— وقتی با پدر امام حسین دیدار می کنی، ماه درخشانی را می بینی که پرتو آن چشمان

بینندگان را خیره می سازد.

— به خدا قسم! علی را فراموش نخواهم کرد، زکاتش را به فقیر به هنگام نماز به خاطر

دارم و از یاد نخواهم برد.^(۸)

ملاقات اُروی و معاویة

در کتب متعدد و معتبر قدیمی، از این دیدار و سخنان اُروی و معاویة و همنشینان وی سخن به میان آمده است. این ملاقات را با تلخیص از کتاب *أخبار الوافدات*، که قدیمی ترین منبع در این زمینه است، ذکر می نمایم:

روزی اُروی، دختر حارث بن عبدالمطلب، بر معاویة وارد شد، در حالی که بسیار پیر و فرتوت شده بود. وقتی معاویة او را دید، حالش را پرسید و گفت: پس از خلیفه شدن من چگونه ای؟

اُروی پاسخ داد: حال من خوب است، ولی تو کفران نعمت کردی و با پسر عمویت به خوبی رفتار نکردی؛ خود را «أمیرالمؤمنین» نامیدی، و حال آنکه این اسم تو نبود و آنچه را شایسته آن نبودی ستاندی. برای تو و پدرت بر دیگران فضیلتی نبود تا صاحب خلافت شوید و سابقه خوبی هم در اسلام نداشتید تا صاحب حق شوید. خداوند هم زیان و خسران را نصیبتان کرد و خوارتان ساخت. در زمان پیامبر، ما در موضع قدرت بودیم و از شما کافران برتر. پیامبران بر مشرکان پیروز و چیره بود، اگرچه فتح و پیروزی پیامبر برای مشرکان ناخوشایند بود.

شما پس از وفات پیامبر، بی درنگ بر ما هجوم آوردید و دلیلتان این بود که چون از بستگان و نزدیکان پیامبرید، پس به خلافت شایسته ترید، در حالی که ما از رگ گردن به پیامبر نزدیک تر بودیم و در خلافت از شما سزاوارتر.

سپس اُروی در حالی که به حدیث معروف «منزلت»^(۱) اشاره می کرد، چنین ادامه داد: «فَكُنَّا فِيكُمْ بِمِثْلَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ وَكَانَ سَيِّدُنَا بَعْدَ نَبِيِّنَا بِمِثْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»؛ ما در میان شما مانند بنی اسرائیل در میان خاندان فرعون بودیم و سرورمان علی پس از پیامبران به منزله هارون برای موسی بود. هدف ما بهشت و هدف شما دوزخ است.

چون اُروی سخنان خود را به اینجا کشانید، عمرو بن عاص به سخن آمد و گفت: بس کن، ای پیرزن! سخنت را قطع کن و دیگر از این عبارات ناروا بر زبان نیاور.

اُروی گفت: تو بس کن ای پسر نابغه! که به خدا سوگند خوب به خاطر دارم که مادرت در خانه های مکه اعمال ناشایست انجام می داد و به یاد دارم که از گناه خویش و ننگی که به بار آورده بود، می گریست. در مورد تو، پنج تن از مردان قریش ادعای پدری کردند و بالاخره، قرعه به نام جزائر قریش افتاد.

سعید بن عاص، که از اشراف قریش و کارگزار معاویة در شهر مدینه بود، از سخنان او به ستوه آمد و گفت: ای پیرزن کودن! بس کن که عقلت دیگر ضایع شده و گواهی تو به تنهایی پذیرفته نیست.

اُروی گفت: تو هم که مادرت از معروف ترین زنان زناکار بود، حرفی برای گفتن داری؟

در این هنگام، مروان بن حکم به سخن آمد و به اُروی گفت: بس است! حاجتت را بگو و به کاری که به خاطر آن به اینجا آمده ای بپرداز.

اُروی در پاسخ گفت: تو دیگر سخن مگو که مادر تو نیز فاجر و زناکار بود. برو از مادرت راجع به موضوعی که امروز تو را آگاه کردم سؤال کن که حقایق را بر تو خواهد گفت. سپس اُروی به معاویه رو کرد و گفت: به خدا سوگند! کسی تاکنون به من جسارت نکرده است و گستاخی و جسارت این جماعت جز به خاطر تو نیست. تو خود فرزند کسی هستی که هنگام کشته شدن حمزه گفت:

نَحْنُ جَزِينَاكُمْ يَوْمَ بَدْرٍ *** وَالْحَرْبُ بَعْدَ الْحَرْبِ ذَاتُ سَعْرِ
مَا كَانَ لِي عَنْ عُنْتَبَةَ مِنْ صَبْرٍ *** وَلَا أُخِيَّ وَ عَمِّيَّ وَ بَكْرِي
سَكَنٌ وَ حَشِيٌّ غَلِيلٌ صَدْرِي *** سَأَلْتِ هَمِّيَّ وَ شَفَيْتِ صَدْرِي
فَشُكْرٌ وَ حَشِيٌّ عَلَيَّ دَهْرِي *** حَتَّى تُؤَارِيَ أَعْظَمِي فِي قَبْرِي.

ترجمه: این ما بودیم که به هنگامه جنگ بدر، کیفرتان دادیم و جنگ پس از جنگ آتشین و خون بار است.

— پس از کشته شدن عتبه و برادرم و عمویم و پسر ارشدم به دست حمزه و یارانش، صبر و شکیبایی از نهادم رخت بر بسته بود و بی تاب بودم ...

— تا اینکه وحشی^۱ مرا از انتقام سیراب نمود و حمزه را کشت و غم را زایل کرد.

— من تمام عمر، حتی وقتی که استخوان هایم در خاک روند، از وحشی به خاطر کشتن حمزه سپاسگزار و ممنونم.

البته دختر عمویم^۱ پاسخ هند را با این اشعار داد:

جَزِيَتْ فِي بَدْرٍ وَ غَيْرِ بَدْرٍ *** يَا ابْنَةَ وَقَاعِ عَظِيمِ الْكَفْرِ
صَبَّحَكَ اللَّهُ غَدَاةَ النَّحْرِ *** بِالْهَاشِمِيِّينَ الطَّوَالِ الرَّهْرِ
بِكُلِّ قَطَاعِ حُسَامٍ يَفْرِي *** حَمْرَةَ لَيْثِي وَ عَلِيَّ صَقْرِي
أَعْطَيْتِ وَ حَشِيًّا ضَمِيرَ الصَّدْرِ *** هَتَكَ وَ حَشِيًّا حِجَابَ السِّتْرِ
مَا لِلْبَغَايَا بَعْدَهَا مِنْ فَخْرٍ.

ترجمه: ای هند! مسلمانان تو را، چه در بدر و چه در غیر آن، به حد کافی کیفر داده اند.

تو دختر مردی هستی که پیوسته غیبت مردمان را می کرد و بسیار کافر بود.

— صبح روز دهم ذی حجه بود که خداوند تو را با بنی هاشم، که قامت های افراشته و

سیمایی نورانی و درخشان دارند، مواجه ساخت.

— حمزه شیر شرز ماست و علی عقاب تیزپنجه ما که با شمشیرهای بران، جنگاورانتان

را به دو نیم کردند.

— ای هند! تو چنان وحشی را به خود نزدیک کردی و اسرار خویش را به او سپردی که سرانجام حجاب عصمتت را درید و به رسوایی افتادی.

روسپیان پس از هند به که افتخار کنند؟

در این هنگام، معاویه رو به عمرو و مروان کرد و گفت: شما باعث شدید با عنوان شدن این سخنان، رسوایی مان بر همه آشکار شود. شما سبب شدید این رسوایی به بار آید. مرگتان باد! سپس رو به آرومی کرد و گفت: خاله جان! از این سخنان درگذر و حاجتت را بگو. پس از آنکه آرومی حاجت خود را بیان کرد، معاویه قول همکاری و مساعدت داد و رو به آرومی کرد و گفت: دستور دادم هر چه خواستی برایت مهیا کنند، اما به خدا قسم! اگر علی بود، این گونه رفتار نمی کرد.

آرومی پاسخ داد: ای معاویه بر من منت می گذاری که حق مرا می دهی؟ آیا تو از علی (علیه السلام) سخن می گویی؟ خدا دندان‌ت را بشکند و بالای تو را شدید کند که علی (علیه السلام) را این چنین یاد می کنی!

آن گاه صدای ناله و گریه او بلند شد و در فقدان علی (علیه السلام) اشکش جاری شد. سپس اشعاری را که در رثای امام علی (علیه السلام) سروده بود و در آن به فضایل و مناقب ایشان و خلافت و جانشینی وی پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) اشاره نموده بود، قرائت کرد. معاویه پس از شنیدن اشعار او گفت: به خدا قسم! علی همان گونه بود که تو وصفش کردی، بلکه بهتر از این اوصاف بود، و دستور داد هر چه می خواهد به او بدهند.

2. أم البراء^۱

او دختر صفوان بن هلال بود. نام دقیق وی و تاریخ وفاتش در دست نیست. در کتب، از او فقط با کنیه یاد شده و در قرن اول هجری می زیسته است.

وی از کسانی بود که در جنگ صفین حضور یافت و سپاهیان را بر یاری حضرت علی (علیه السلام) و به جنگ با معاویه تشویق می نمود. همچنین نام وی به عنوان یکی از کسانی که به حضور معاویه رسید و اشعارش توسط معاویه و همراهانش تداعی می شدند، ثبت شده است.

أم البراء شاعر

از اشعار وی، دو قطعه به دست ما رسیده و همین دو قطعه توسط معاویه و همراهانش یادآوری می شدند. نفوذ کلام و تأثیر اشعار وی در جنگ صفین به حدی بود که از یاد و خاطر معاویه بیرون نمی رفت.

1. ابیاتی که در جنگ صفین سروده است:

یا عمرو،^۲ دونك صارماً ذارونق *** عصب المهزة ليس بالخوار

أَسْرَجَ جِوَادَكَ مُسْرِعًا وَ مُسْمِرًا *** لِلْحَرْبِ غَيْرَ مَوْلِي فِرَارِ
أَحَبِّ الْإِمَامِ وَ ذُبِّ تَحْتَ لَوَاتِهِ *** وَافِرِ الْعَدُوِّ بَصَارِمِ بَتَارِ
يَا لَيْتَنِي أَصْبَحْتُ لَيْسَ بَعُورَةَ *** فَأَذُبَّ عَنْهُ عَسَاكِرَ الْفُجَّارِ.

ترجمه: ای عمرو! شمشیر برآنت را، که به سرعت سرهای دشمنان را جدا می کند، بردار.

— با شتاب اسب را مهیا کن و آماده کارزار شو و از نبرد مگریز.

— ندای امام علی را لبیک بگو و در زیر پرچم علی از کیان اسلام دفاع کن و دشمن را با شمشیر برآنت به دو نیم کن.

— ای کاش همچون مردان بودم و در جنگ شرکت می کردم و لشکریان فاسق دشمن را از علی دور می ساختم.

2. ابیاتی نیز در رثای امام علی (علیه السلام) دارد، در حالی که به مناقب ایشان اشاره نموده و خسارت و ضایعه بزرگی را که در اثر شهادت آن حضرت بر مسلمانان وارد شده است متذکر می شود:

يَا لِرِّجَالٍ لُعْظَمٍ هَوْلٍ مِصِيْبَةٍ *** فَدَحَتْ فُلَيْسٌ مُصَابُهَا بِالْهَازِلِ
الشَّمْسُ كَأَسْفَةٍ لَفَقْدِ إِمَامِنَا *** خَيْرِ الْخَلَائِفِ وَ الْإِمَامِ الْعَادِلِ
يَا خَيْرَ مَنْ رَكَبَ الْمَطْيَى وَ مَنْ مَشَى *** فَوْقَ التَّرَابِ لِحْتَفٍ أَوْ نَاعِلِ
حَاشَا النَّبِيِّ، لَقَدْ هَدَدَتْ قَوَائِمَنَا *** فَالْحَقُّ أَصْبَحَ حَاضِعًا لِلْبَاطِلِ.

ترجمه: ای مردم! چه مصیبت بزرگی بر ما نازل شده است؛ مصیبتی که خسارتش بسیار سنگین است و زیانش برایمان جدی! *آمال جامع علوم انسانی*؛ بهترین جانشین و پیشوایی عادل بود.

— ای بهترین جنگاور نبردگاه ها! و ای کسی که پس از پیامبر بهترین فردی بود که بر روی زمین پا نهاد!

— این مصیبت پشیمان را شکست و پس از شهادتت، حق در برابر باطل به زانو درآمد و به خاک افکنده شد.

ملاقات أم البراء و معاوية

روزی أم البراء از معاویه اجازه ورود خواست. معاویه از حال او پرسید. أم البراء پاسخ داد: ضعف پیری پس از قدرت جوانی و ناتوانی دوران کهولت پس از آن همه شور و حال جوانی به سراغم آمده است.

معاویه گفت: چقدر بین امروز تو و آن روز که در جنگ صفین شعر می سرودی و

سپاهیان علی را علیه من می شوراندی فاصله است! روزی که این اشعار را سرودی. سپس ابیاتی را که وی در جنگ صفین سروده بود، خواند.

أُمّ البراء گفت: چنین است ...

معاویه گفت: هیئات! به خدا سوگند، اگر علی بازمی گشت، تو دوباره همان سخنان را تکرار می کردی.

أُمّ البراء نیز در پاسخ گفت: چنین است که تو می گویی، ولی سوگند به خدا که من بر حجت خود استوارم و بر طریق پروردگار خود می روم.

معاویه پرسید: بگو بدانم وقتی علی کشته شد، تو در رثای او چه گفتی؟

أُمّ البراء پاسخ داد: به خاطر ندارم.

یکی از همنشینان معاویه گفت: به خدا قسم، وقتی علی کشته شد، أُمّ البراء این اشعار را سرود، سپس اشعار رثائی أُمّ البراء را، که مضامین آن ها دفاع از ولایت بود، قرائت کرد.

در این هنگام، معاویه گفت: ای دختر صفوان! خدا تو را بکشد! حسان بن ثابت⁽¹⁾ هم این چنین خوب شعر نمی گفت که تو می گویی. تو با این اشعار، برای هیچ سخنوری حرفی برای گفتن باقی نگذاشتی، حاجتت را بگو.

أُمّ البراء گفت: به خدا سوگند، من از تو چیزی نخواهم خواست. سپس برخاست. در هنگام برخاستن، به زمین افتاد و گفت: «تَعَسَّ شَاءَ عَلِيٌّ»؛ دشمن علی به رو افتد و هلاک شود.

معاویه گفت: تو گمان می کنی که من علی را دوست ندارم؟ أُمّ البراء گفت: گمان نیست، والله یقین دارم که علی(علیه السلام) را دوست نداری. این را گفت و رفت.

3. أُمّ سنان المذحجیة⁽²⁾

او دختر خیمه بن فرشته المذحجیة بود. نام دقیق وی و سال وفاتش در دست نیست. او نیز در قرن اول هجری می زیست. وی را به عنوان یکی از یاران علی بن ابی طالب(علیه السلام) شمرده اند که در جنگ صفین حضور داشت و معاویه اشعارش را در تأیید امام علی(علیه السلام) برای او یادآور می شد و او نیز انکار نمی کرد.

أُمّ سنان و شعر

از اشعار وی دو قطعه به دست ما رسیده اند:

1. اشعار وی در تشویق و تشجیع قومش، «آل مذحج»، برای یاری حضرت علی(علیه السلام)

در جنگ صفین:

عزب الرقاد فمقلتی لا ترفدُ *** واللیل یصدُر بالهموم و یوردُ

یا آل مذحج لا مقامَ فشمروا *** انّ العدوَّ لآل احمدَ یقصدُ

هذا عليٌّ كالهلالِ تَحْفُهُ *** وسطُ السماءِ مِنَ الكواكبِ أَسَعُدُّ
خَيْرَ الخلائقِ وابنَ عمِّ مُحَمَّدٍ *** فكفى بِذاكِ لِمَن شناه مَهْدُدُّ
ما زال مُذ عَرَفَ الحروبُ مظفراً *** والنصرُ فوقَ لوائِه ما يَفْقَدُ.

ترجمه: از شدت اندوه، چشمانم را خواب فرامی گیرد که امشب شبی است غم افزا و اندوهبار.

— ای خاندان مذحج! دیگر گاه درنگ نیست، آماده جنگیدن باشید که دشمنی دشمنان متوجه خاندان پیامبر است.

— این علی است که در اوج آسمان، ماه وجودش روشنی بخش شب تار است و ستارگان «سعد»^۱ بسان هلالی، گرداگرد وجود علی حلقه زده اند. (یعنی علی(علیه السلام) همواره سعادتمند و خوش بخت است و رستگاری با اوست.)

— علی از زمانی که وارد جنگ با دشمنان خدا شد، پیروز بود و بهروزی همیشه مقرون با جنگ های علی بوده است.

2. اشعار امّ سنان در رثای امام علی(علیه السلام) که ابیات آن سرشار از ارادت به امام علی (علیه السلام) و تأکید بر جانشینی ایشان پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و دفاع از ولایت و رهبری است:

إما هلكت أباالحسينِ فلم تزل *** بالحقِّ تُعرفُ هادياً مَهدياً
فأذهبُ عليكِ سلامُ ربِّكَ مادعت *** فوقَ العِصونِ حمامةَ قمرِياً
قد كنتَ بعدَ مُحَمَّدٍ خلفاً لنا *** أوصى اليكِ بنا فكنْتَ وقياً
فاليومَ لا خَلْفٌ يَوْمُ بَعْدَهُ *** هيهاتَ نَأْمُلُ بَعْدَهُ انسيأ.

ترجمه: ای اباالحسین: تو پاینده ای و تا ابد به درستی و راستی معروفی.

— پس تا زمانی که کبوتران بر شاخسارها قمری ها را آواز دهند، درود خدا بدرقه راهت باد.

— تو جانشین پس از حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) در میان ما بودی؛ جانشینی که پیامبر اطاعت از تو را به ما سفارش نمود^۱ که تو یار و فادار پیامبری.

— و امروز جانشین و بدلی پس از علی نیست که به او امید خیری ببندیم. هیهات که پس از علی به انسان دیگری امیدوار باشیم!

ملاقات امّ سنان و معاویه

مروان بن حکم در مدینه، نوه امّ سنان را به زندان افکنده بود. امّ سنان نزد مروان رفت و درباره موضوع آن نوجوان، با او به گفتگو پرداخت، ولی سودی نبخشید. به قصد دیدن معاویه وارد شام شد. معاویه پس از دیدن وی گفت: چه چیزی تو را به سرزمین ما کشانده است؟ در حالی که خوب می دانم که از دیرباز خویشاوندی ات را با من خوش نداری و حتی دشمنانم را بر من

می شوراندی؟

اُمّ سنان در پاسخ به سخنانش، از او خواست که گذشته را فراموش کند و با عفو و گذشت برخورد کند. ولی معاویه اشعار اُمّ سنان را، که در جنگ صفین سروده بود، یادآور شد و گفت: چگونه است که این اشعار را سروده ای؟

اُمّ سنان گفت: درست است. من این سخنان را گفتم و اکنون در تو، به عنوان کسی که به جای حضرت علی(علیه السلام) نشسته است، امید بسته ام.

سپس مردی از همنشینان معاویه گفت: اُمّ سنان چگونه این سخنان را می گوید، در حالی که خودش اشعاری را در مدح و ولایت حضرت علی(علیه السلام) سروده است؟ سپس شروع به خواندن اشعار اُمّ سنان کرد.

اُمّ سنان گفت: ای معاویه، سخنانی بود که بر زبان آمد و گفتاری بود که در مورد علی(علیه السلام) مصداق پیدا کرد. به خدا قسم! این اطرافیان تو هستند که کینه و دشمنی تو را در دل مسلمانان می نشانند. سپس شکایت خود را از مروان بن حکم مطرح کرد و ظلم و ستم او را بر مردم مدینه متذکر شد. معاویه نیز به او قول مساعد برای رسیدگی به کارش داد.

4. بکاره الهالیه)

بکاره خاله میمونه همسر پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود. برادری به نام زید داشت که همراه حضرت علی(علیه السلام) در جنگ صفین شرکت کرده بود. او را نیز از طرفداران حضرت علی(علیه السلام) و از کسانی نام برده اند که در جنگ صفین حضور داشت.

بکاره و شعر

بکاره شاعری فصیح و توانا بود. الفاظ وی ساده و روان و تعبیرش صادق و عمیق اند. در اشعارش قوت و شجاعتی دیده می شود که زن عربی به آن متصف بود؛ زمانی که به خاطر هدف والایش ابیاتی را می سرود. از وی اشعاری در جنگ صفین و نیز در هجو معاویه بر جای مانده اند:

1. دو بیت که وی برای تشویق برادرش زید در جنگ صفین سروده و او را بر دفاع از

حضرت علی(علیه السلام) تحریض نموده است:

یا زید! دونک فاحتضر من دارنا *** سیفاً حُساماً فی الترابِ دَینا
قد کنتُ أذخره لیومِ کرههه *** فالیومَ أبرزه الزمانُ مصونا.

ترجمه: ای زید! بیا و شمشیر برآنی را که در زیر خاک خانه مان مدفون کرده ام، بردار.

— من این شمشیر را برای روز نبرد پنهان کرده بودم و امروز زمانه آن را دست نخورده

برایمان حفظ کرده است.

2. ابیاتی در هجو معاویه از وی رسیده اند که او را سرزنش و نکوهش می کنند که در کنار همنشینانی همچون عمرو بن العاص و سعید بن العاص قرار گرفته و این دو او را در امر خلافت فریفته اند.

أترى ابنَ هندٍ للخِلافةِ مالِكاً؟ *** هيهاتَ ذاكَ و إنِ أرادَ بعيدُ
مَتَّكَ نفسُكَ في الخِلاّ ضالَّةً *** أغواكَ عمروٌ للشِّقاءِ و سعیدُ
ارجعُ بأنكَ ذَ طائرٍ منحوسَةٌ *** لاقتَ عليّاً أسعدُ و سعودُ.

ترجمه: آیا پسر هند^(۱) را صاحب خلافت می دانی؟ چه دور است از او خلافت! و اگر خودش هم بخواید، به خلافت دست نخواهد یافت.

— ای معاویه! نفست تو را در خلوت ها دچار گم راهی کرده و عمرو بن عاص و سعید بن عاص تو را فریفته اند.

— بازگرد و از این آرزوی شومت دست بردار که برایت تیره بختی خواهد داشت. خلافت برازنده حضرت علی(علیه السلام) است و اوست که شایسته رهبری می باشد.

3. در هجو معاویه و بنی امیه نیز ابیاتی دارد و آنان را لایق رهبری و خلافت مسلمانان نمی داند؛ خلافتی که بدون شایستگی به آن رسیده و استحقاق آن را نداشته اند. بگاره در این ابیات آرزو می کند که ای کاش حضور بنی امیه را بر بالای منابر نمی دید و سبّ و لعن بهترین انسان های روی زمین را از زبان آنان نمی شنید؛ کسانی که اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) بودند و حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) بر پیروی از آنان و اطاعت و احترام ایشان تأکید نموده بود:

قد كنتُ أطمعُ أن أموتَ و لا أرى *** فوقَ المنابرِ مِن أميةٍ خاطبا
فاللَّهُ أحرَمَ مَدِّي فتناولتُ *** حتّى رأيتُ مِن الزمانِ عجائباً
في كلِّ يومٍ لا يزالُ خطيبهم *** بينَ الجموعِ لآلِ أحمدَ عائباً.

ترجمه: ترجیح می دهم که بمیرم، ولی بر فراز منبرها سخنرانان بنی امیه را ننیم. — خداوند عمری دراز به من داده و من از روزگار شگفتی هایی دیده ام. به راستی، اگر عمر انسان به درازا کشد، عجایب بسیاری خواهد دید.

— از عجایب زمانه این است که هر روز سخنرانان بنی امیه در ملاء عام به سبّ و لعن آل محمد می پردازند.

در کتاب *العقد الفريد*، ملاقات وی با معاویه چنین آمده است:

روزی معاویه وارد مدینه شد. بکاره هلالی در مجلس وی حضور یافت، در حالی که بسیار پیر شده و فروغ چشمانش کم گردیده بود. معاویه حال او را پرسید و گفت: زمانه تو را عوض کرده است.

بکاره پاسخ داد، بله، این عادت روزگار است: زندگی، پیری و سپس مرگ.

عمرو بن عاص، که در مجلس حضور داشت، خطاب به معاویه گفت: این همان زنی است که در جنگ صفین حضور داشت و هنگام جنگ، برادرش را به مبارزه با ما تشویق می کرد، سپس اشعار او را خواند. پس از آن مروان بن حکم و سعید بن عاص نیز اشعار او را در هجو معاویه یادآور شدند.

در این هنگام، بکاره گفت: ای معاویه! اکنون که پیر شده ام و فروغ چشمانم رفته است، سگ هایت را بر من حملهور می کنی تا بانگ زنند. به خدا قسم که من این شعرها را گفتم و آنچه از اشعار من شنیده ای بسیار بیشتر است از آنچه شنیده ای.

معاویه خندید و گفت: این موضوعی نیست که تو را از لطف ما محروم کند.

بکاره در پاسخ گفت: با این حال، از تو حاجتی نخواهم خواست. سپس برخاست و با عصبانیت از آنجا خارج شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

5. سودة بنت عمارة⁽¹⁾

سودة همدانی⁽¹⁾ در قرن اول هجری می زیست، زمان حضرت علی(علیه السلام) را درک کرده و در جنگ صفین نیز حضور داشت. آنچه درباره او به دست ما رسیده است، بر حضور وی در جنگ صفین و ملاقاتش با معاویه تصریح دارد. از نوع برخورد و سخنانش، می توان دریافت که وی زنی سخنور، شجاع و شاعر بوده است. در فصاحت و بلاغت، ممتاز و از عشق و محبت ولایت و اهل بیت(علیهم السلام) لبریز بود.

سودة و شعر

دو قطعه شعر از اشعار او در کتب تاریخی بر جای مانده اند:

1. قطعه شعری که سودة در جنگ صفین سروده و در آن برادر خود و سایر سپاهیان را به متابعت از حضرت علی(علیه السلام) و قرار گرفتن در کنار او تشویق می کند. در اسلوب شعری وی، دفاع از ولایت و رهبری موج می زند، به مناقب حضرت علی(علیه السلام) اشاره کرده، دشمنان ایشان را هجو می کند:

شَمَّرَ كَفْعِلِ أَيْبِكَ يَا بِنَ عَمَّارَةَ *** يَوْمَ الطَّعَانِ وَ مَلْتَقَى الْأَقْرَانِ

وانصُرْ عَلِيًّا وَالْحُسَيْنَ وَ رَهْطَهُ *** واقصِدْ لَهْدِ و ابْنَهَا هِوَانِ
انَّ الْاِمَامَ اَخَا النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ *** عَلَّمَ الْهُدَى و مَنَارَةَ الْاِيْمَانِ
فَقَهَّ الْحَتُوفَ و سِرَّ اِمَامِ لَوَائِهِ *** قُدُّمًا بِاَبِيضٍ صَارِمٍ و سَنَانِ.

ترجمه: ای پسر عماره! همچون پدرت به میدان جنگ بشتاب و آماده باش که امروز روز مبارزه و نبرد با حریفان است.

— علی(علیه السلام) و حسین(علیه السلام) و خاندان ایشان را یاری کن و هند و پسرش را خوار ساز.

— زیرا علی(علیه السلام) پیشوایی است که هم برادر پیامبر و هم نشان هدایت و پرتو ایمان است.()

— پس او را از تیر دشمنان حفظ کن و جلودار لشکرش باش و با شمشیری برآق و برآن و نیزه، طلیعه دار لشکر امام باش.

2. دو بیت زیبا و دلنشین نیز در رثای حضرت علی(علیه السلام) از وی باقی مانده اند که در آن ها صفات حضرت علی(علیه السلام) را یادآور می شود و با حزن و اندوه، از دست دادن چنین انسان بزرگواری را به سوگ می نشیند:

صَلَّى الْاِلَهَ عَلٰى رُوحِ تَضَمَّنَهَا *** قَبْرٌ فَاَصْبَحَ فِيهَا الْعَدْلُ مَدْفُونًا
قَدْ حَالَفَ الْحَقُّ لايَغِي بِهٖ بَدَلًا *** فَصَارَ بِالْحَقِّ و الْاِيْمَانِ مَقْرُونًا.

ترجمه: درود خدا بر وجودی باد که در قبر آرمیده است؛ وجودی که با مدفون شدنش در قبر، عدالت نیز برای همیشه به خاک سپرده شد.

— وجودی که تا بود، همپیمان و همگام با حق بود و هیچ چیز را با حق جویی عوض نمی کرد. از این رو، حق و ایمان را قرین و همتای خود ساخته بود.

ملاقات سوده و معاویه

در کتاب اخبار الوافدات، ملاقات وی با معاویه این گونه ذکر شده است:

پس از شهادت حضرت علی(علیه السلام) سوده همدانی به خاطر شکایت از والی معاویه، بسر بن اُرکاة، نزد معاویه رفت. زمانی که معاویه وی را شناخت، به خاطر یادآوری گذشته و تحقیر وی، خطاب به او گفت: آیا تو همان کسی نیستی که در تشجیع برادرانت در جنگ صفین شعر می خواندی و آن ها را تحریک می کردی؟ سپس اشعار وی را خواند.

سوده گفت: آری، ای معاویه! من این سخنان را گفتم و شایسته من نیست که از حقیقت رویگردان شوم و به دروغ متوسل گردم.

معاویه پرسید: چه چیزی تو را واداشت تا این سخنان را بگویی؟

سوده پاسخ داد: چون عاشق و دوستدار علی(علیه السلام) هستم و از حق و حقیقت پیروی می‌کنم. پس از آن، معاویه از وی خواست تا علت حضور خود را در آنجا بیان کند.

سوده گفت: ای معاویه! تو سرور مردم شده ای و اموالشان را به دست گرفته ای و خداوند از تو درباره مسائل ما و آنچه از حق ما بر تو واجب گردانده است، بازخواست خواهد کرد. اما باید بدانی شخصی که پیوسته می‌خواهد در قدرت با تو برابری کند، ما را چون خوشه گندم درو شده تباہ کرده و قلع و قمع نموده و خفیف و خوارمان ساخته است. او بسر بن اُرطاة است که به شهر ما وارد شده، مردان ما را کشته و دارایی هایمان را به غارت برده است. اگر او را عزل کنی، ما آرام خواهیم بود، وگرنه به تو نشان خواهیم داد!

معاویه در مقابل این تهدید سوده آرام ننشست و پاسخ داد: آیا مرا از قبیله ات می‌ترسانی و به قیام تهدید می‌کنی؟ تو را با وضع دردناکی از همین جا به سوی بسر بن اُرطاة می‌فرستم تا حکم خود را بر تو جاری سازد و هر آنچه می‌خواهد انجام دهد.

در این هنگام، سوده سرش را پایین انداخت و گریست. سپس سرش را بلند کرد و دو بیت در رثای امام علی(علیه السلام) سرود. معاویه پس از شنیدن این اشعار، پرسید: کسی که این چنین او را توصیف می‌کنی، کیست؟

سوده پاسخ داد: او امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) است.

معاویه پرسید: درباره علی(علیه السلام) چه می‌دانی و چقدر او را می‌شناسی؟

سوده پاسخ داد: مشابه همین صحنه در زمان خلافت علی بن ابی طالب(علیه السلام) پیش آمد و ما به عنوان شکایت از یک کارگزار، به مرکز حکومت علوی مراجعه کردیم. من به عنوان نماینده قوم خود حرکت کردم تا شکایت به محکمه امیرالمؤمنین(علیه السلام) ببرم. وقتی وارد منزل حضرت علی(علیه السلام) شدم، دیدم در حال نماز و مشغول عبادت خداوند است. پس از نماز، با رحمت و رأفت رو به من کرد و فرمود: حاجتی داری؟ من هم ماجرای ظلم و ستم آن مرد را برای امام(علیه السلام) تعریف کردم. امام وقتی موضوع را شنید، گریست و فرمود: خدایا! تو شاهد و گواه من و اینان باش که من کارگزارانم را به ستم کاری و اهمال در حقوق مردم وادار نکرده‌ام. آن گاه قطعه پوستی از جیب خود درآورد و چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم (قد جاءكم بيّنة من ربكم فأوفوا الكيلَ والميزانَ بالقسطِ ولا تبخسوا الناسَ أشياءهم ولا تعنوا في الارضِ مفسدينَ بقيةَ الله خيرٌ لكم ان كنتم مؤمنين و ما أنا عليكم بحفيظ)»^۱ اذا قرأت كتابي فاحتفظ بما في يدك حتى يُقدم عليك من يقبضه منك. والسلام.»

در آغاز نامه، حضرت علی(علیه السلام) بخشی از آیات سوره هود را متذکر می‌شوند: «از جانب خدا، حجت و دلیل برایتان آمده است که در پیمان‌ها و ترازو به عدالت رفتار نمایید و اشیاء مردم را کم نکنید و در زمین فساد ننمایید. اگر ایمان آورده اید آنچه خداوند برای شما باقی می‌گذارد بهتر است و من نگهبان شما نیستم.»

سپس حضرت خطاب به کارگزار خود چنین فرمود: وقتی نامه ام را دریافت کردی، هر چه از حقوق مردم در دست داری نگهدار تا کسی را بفرستم که از تو بستاند و به صاحبانش بدهد. والسلام.

سوده در ادامه گفت: امام این نامه را به من داد و با آن نامه مشکل ما حل شد. معاویه چون این سخنان را شنید، دستور داد تا مشکل او را برطرف کنند و حقی را که از او ضایع شده است، به او بازگردانند. سوده گفت: «هی والله، اذن الفحشاء ان كان عدلا شاملا، و الا فأنا كسائر قومی»؛^(۱) من اگر فقط به فکر خودم باشم قبیح و ناشایست است. من نیامده ام که به خواسته خودم برسم. اگر قرار است عدالتی باشد باید شامل حال همه شود، وگرنه من هم چون افراد دیگر قبیله ام خواهم بود.

در این هنگام، معاویه خطاب به سوده گفت: این شهامت و شجاعت را علی بن ابی طالب (علیه السلام) در شما زنده کرده است که در مقابل سلاطین و قدرت ها این چنین جسور و بی باک باشید، به طوری که به سادگی از این خلق و خوی خود دست بردار نخواهید بود. دستور می دهم که حاجت سوده و قبیله اش را بدهند.

سایر منابع

1. ابن منظور، *لسان العرب*، قم، نشر ادب الحوزه، 1405 ق؛
2. جمعی از نویسندگان، *المعجم الوسیط*، ترکیه، دارالدعوة، 1410 ق (1989 م)؛
3. زهرا رفیعی راد، *نخبگان حامی ولایت*، تهران، سازمان تحقیقات خودکفایی بسیج، 1376.